

**اسمانه صادقی**

آیا می‌توان در هر مقطعی از جمله دوران حاکمیت رژیم پهلوسی، اصلاح تدریجی و مسداوم را جایگزین انقلاب و بر اندازی رژیم سخت کرد؟ آیا اساساً انقلاب‌ها و از جمله انقلاب اسلامی ایران، پسا اراده فرد یا گروهی خاص به وجود می‌آیند که بتوان آن یا فتن بدیل‌هایی از قبیل اصلاح، راه را بر آنها بست؟ اینها سوالاتی است که از یک دهه پیش، در ذهن یاره‌ای از سیاسیون و متفکان، ایجاد شده و بررسی آن، ضروری به نظر می‌رسد. در گفت‌ووشود بی‌امده، مسعود رضایی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به بررسی این مقوله پرداخته است. امید آنکه تاریخ پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

**آیا به اعتقاد شما، انقلاب اسلامی یک پدیده غیر قابل اجتناب بود و آیا مثلاً امکان نداشت که از رویکرد اصلاح تدریجی، برای تغییر شرایط دوران پهلوی‌ها استفاده کرد؟**

بسم‌الله الرحمن‌ الرحیم. در پاسخ به این سؤال باید بگویم، آن چیزی که در تاریخ افتاد، علی‌القاعده غیر قابل اجتناب بوده‌است؛ به عبارت دیگر چون غیر قابل اجتناب بوده، اتفاق افتاده‌است؛ در رابطه با آن چیزی که در تاریخ اتفاق نیفتاده هم نمی‌توانیم نظر دقیقی داشته باشیم. یعنی اگر امکان داشت آن چیزی که اتفاق نیفتاده، اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتاد؛ اما اینکه چرا رویکرد اصلاح تدریجی و مرحله به مرحله، در دوران رژیم پهلوی اتفاق نیفتاد؟ پاسخ مشخص است. چون سیاست قطعی رژیم ایران بود، اوج به‌کارگیری این سیاست سرکوب هم مربوط به ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ می‌شود. اما با آنکه رژیم پهلوی و امریکا سیاست سرکوب و کشتار مردم ایران را در دستور کار داشتند، باز هم موفق نشدند جلوی پیروزی این انقلاب اسلامی را بگیرند. اگر جامعه ایران در مسیر انقلاب قرار گرفت، به خاطر این بود که تمامی راه‌های اصلاح امرو بسته بود.

**به نظر شما، آیا رژیم پهلوی اصلاح‌پذیر بود و صرف‌نظر از این مسئله، آیا می‌توان رژیم‌هایی چون پهلوی را به پذیرش اصلاح و رفرم وارد کرد؟**

همانطور که اشاره کردم، رژیم پهلوی اصلاح‌پذیر نبود. اگر اصلاح‌پذیر بود که کار به انقلاب نمی‌کشید. حکومت پهلوی، یک رژیم تا مغز استخوان وابسته به غرب، خصوصاً امریکا بود. این رژیم در طول ۲۵ سال از بعد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، با رفتارشان نشان داده بود دقیقاً در چارچوب سیاست‌های امریکا و انگلیس، حرکت می‌کند و تأمین منافع آنها در رأس سیاست‌های او قرار دارد. رژیم پهلوی با توجه داشتن که باید قدرتش را تقویت داخلی انگلیسی‌ها تسلیم است و حاکمیت مستقلی ندارد. آنچه عمل می‌کند هم براساس خواسته امریکا و انگلیس است. البته اربابان امریکایی و انگلیسی شاه به هر حال به این مسئله قویچه داشتند که باید قدرتش را به وضعیت داخلی ایران رسیدگی کنند که به مرز انقلاب نرسد ولی به هر حال تأمین منافع دوشان بیشتر اهمیت داشت. با این همه حضرت امام در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳، بسیار محمدرضا پهلوی را نصیحت کردند؛ در اطرافش فکر کن، در اختیار امریکایی‌ها قرار نده و آنقدر نوکر اسرائیل نباش و در مسیر سیاست‌های آنها حرکت نکن؛ حتی در نطق تاریخی که حضرت امام در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲، در مدرسه فیضیه قم داشتند، آمده است: «ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم دست بردار از این کارها. آن‌ا! افغال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... اگر دیکته می‌دهند دست و می‌دهند بخون، در اطرافش فکر کن، نصیحت مرا بشنو...» اما مگر گوش شنوایی وجود داشت؟ حضرت امام حتی در واکنش به لایحه کابینتولاسیون – لایحه مصونیت مستشاران و دیگر تبعه امریکا در ایران که در مرداد ماه ۱۳۴۳ خرداد رویه قانونی، مورد تصویب سناتورهای مجلس سنا قرار گرفت– فرمودند: «آقا، من اعلام خطر می‌کنم! ای ارتش ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای سیاسیون ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای بازرگانان ایران، من اعلام خطر می‌کنم! ای علمای ایران، ای مراجع اسلام، من اعلام خطر می‌کنم! ای فضلا، ای طلاب، ای مراجع، ای آقایان، ای نجف، ای قم، ای مشهدهای تهران، ای شیراز، من اعلام خطر می‌کنم!...» اما اگر مملکت ما اشغال امریکایی است پس بگویید... تمام گرفتاری ما از این امریکاست! تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است! اسرائیل هم از امریکاست.» اما شاه باز هم توجهی به نصیحت‌های حضرت اسام که رهبری قیام مردم مسلمان ایران را برعهده داشتند، نکرد؛ رفتار رژیم در سال‌های بعد هم همینطور بود. واقعیت ماجرا این است که محمدرضا پهلوی گذشته از آن حرف‌ها و شعارهای صوری که می‌داد، در همان مسیری که از گذشته در پیش گرفته بود، حرکت می‌کرد. بنابراین وضعیت به گونه‌ای درآمد که مردم ایران احساس کردند رژیم پهلوی، اصلاح‌پذیر نیست و آنقدر وابسته است که جز نابودی‌اش، به هیچ روش دیگری نمی‌توان از شر آن خلاص شد! البته در این مسیر، رهبری حضرت امام و راهنمایی‌های ایشان هم بسیار مؤثر بود.

**اما سلطنت طلبان ادعا می‌کنند چون شاه قیمت نفت را افزایش داد یا برخی اظهار نظر‌ها و مصاحبه‌های او، نسبت به غرب صیغه انتن‌تادی پیدا کرده بود، امریکایی‌ها زیر پای او را خالی کردند؟**

بله. محمدرضا پهلوسی، بعضاً یکسری مصاحبه‌ها، صحبت‌ها و شعارهایی هم علیه امریکایی‌ها دارد، اما آنها از مرحله حرف و تصنع فراتر نرفت و بیشتر مصرف داخلی داشت؛ مردم هم با هوشمندی، متوجه این امر شده بودند. واقعیت ماجرا این بود که شاه، در همان مسیری که امریکایی‌ها از او خواسته بودند، حرکت می‌کرد. هر چقدر او در آمدن نفتی پیدا می‌کرد، ماحصل آن صرف خرید وسایل، تجهیزات نظامی و همچنین پرداخت وام به شرکت‌های امریکایی و انگلیسی می‌شد؛ شواهد مدارک هم نشان می‌دهد امریکا و انگلیس تا آخرین روز



«انقلاب اسلامی و اصلاح ناپذیری رژیم پهلوی» در گفت‌وشنود با مسعود رضایی

# شاه‌اختیاری نداشت که اجازه اصلاحات بدهد!

از محمدرضا پهلوی حمایت کرده‌اند. حضور جیمی کارتر– رئیس‌جمهور وقت امریکا– در ۱۱ دی ۱۳۵۶ در ایران، یک اعلام حمایت بسیار مهم و قوی از شخص شاه بود. نطقی که کارتر در آن روز، در محامات از محمدرضا پهلوی می‌کند را در مورد هیچ پادشاه و رئیس‌جمهور دیگری شاهد نیستم؛ علاوه بر آن سفیر امریکا و انگلیس، انطور که در خاطر ایشان نوشته‌اند، هر دو سه روز یک بار، با شاه جلسه داشتند؛ ناگفته نماند امریکایی‌ها، ژنرال هایزر را هم در دی ۱۳۵۷، به منظور تثبیت رژیم پهلوی، یعنی فرستادند که هر مقدار که لازم است، کشتار انجام دهد تا انقلاب مردم ایران به پیروزی نرسد و نظام شاهنشاهی و رژیم پهلوی همچنان سر کار باقی بماند؛ این کشتار هم تا آخرین روز حیات رژیم پهلوی، یعنی تا روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هم ادامه دارد. در خاطرات سولیوان – آخرین سفیر امریکا در ایران– آمده‌است: «روز ۲۲ بهمن، از کاخ سفید با من تماس گرفته و در خواست شد با مسئول دفتر مستشاری نظامی امریکا در ایران صحبت کنم و نظر او را در مورد امکان موفقیت یک کودتا در ایران به امریکا اعلام نمایم. من تماس گرفتم و مسئول مستشاری گفت احتمال زیادی برای موفقیت نیست، حدود ۵درصد امکان موفقیت است که این یعنی نزدیک به صفر.» بنابراین سخن از عصیانیت امریکا و انگلیس از محمدرضا پهلوی، بیشتر یک بلوف است! **با فرض پذیرش اصلاح توسط پهلوی‌ها آن هم در مدتی معین، چه تضمینی وجود دارد که رژیم‌هایی اینچنین به محض قدر تمند شدن، تمام دستاوردهای اصلاحی را بین نبرند؟**

هیچ تضمینی وجود نداشت که رژیم شاه پس از قدر تمند شدن، برنامه‌های اصلاحی را ادامه دهد یا دست کم، مانع از آن نشود. ناگفته نماند در دی ۱۳۵۶ – که دور جدید و آخر قیام مردم ایران شروع شد– بودند کسانی که می‌گفتند: «حتی اگر شاه همین قانون اساسی مشروطه را هم اجرا کند، خوب است!» اما شاه اساساً به این حرف‌ها اعتنایی نداشت و همانند گذشته، سیاست سرکوب و خبیثونت را در پیش گرفته بود و کشتار می‌کرد؛ حتی همانطور که اشاره کردم در روزی مثل ۱۷ شهریور، تعداد زیادی از مردم را در تهران به شهادت رساند. محمدرضا پهلوی وقتی متوجه شد واقعا قیام مردم ایران سخت‌تر و قوی‌تر از آن است که سرکوب شود، در چهاردهم آبان ۱۳۵۷، آن پیام معروف را خطاب به ملت می‌دهد: «من نیز پیام انقلاب شما را شنیدم!» ولی این به اصطلاح نطق، در واقع یک سیاست فریب بود. کافی بود که مردم ایران، فریب این پیام را می‌خورند، رژیم پهلوی برای



مجید مسعود رضایی

**پهلوی دوم، یکسری مصاحبه‌ها و شعار‌ها هم علیه امریکایی‌ها داشت، اما همه آنها از مرحله حرف و تصنع فراتر نرفت و بیشتر مصرف داخلی داشت؛ مردم هم با هوشمندی، متوجه این امر شده بودند. واقعیت ماجرا این بود که شاه در همان مسیری که امریکایی‌ها از او خواسته بودند، حرکت می‌کرد. هر قدر او در آمدن نفتی پیدا می‌کرد، صرف خرید وسایل، تجهیزات نظامی و همچنین پرداخت وام، به شرکت‌های امریکایی و انگلیسی می‌شد؛**

امریکایی‌ها و عامل اجرای سیاست‌های آنان در منطقه بود. او مهم‌ترین پایگاه را در اختیار آنها قرار داده بود. بنابراین امریکایی‌ها می‌خواستند همچنان این شخص وابسته و این منطقه بسیار مهم و استراتژیک را در اختیار خود داشته باشند و طبیعی بود که به بر نامه‌ریزی‌های خود برای سرکوب انقلاب ادامه دهند.

**آیا انقلاب، امکان استقرار ساختارهای بهتر از ساختارهای پیشین را دارد؟ یا آنگونه که افرادی مانند بهزاد نبوی ادعا می‌کنند، انقلاب امکان جایگزینی فرمول‌ها و چهره‌های مجرب و بهینه نسبت به گذشته را ندارد؟**

شکلی در این نیست که این انقلاب، یک امر کاملاً ضروری و مفید بود و باید رژیم پهلوی از میان برداشته می‌شد. انقلاب اسلامی باید پیروز می‌شد؛ اما نکته این است که یک ماه بعد از پیروزی انقلاب، در حله جدیدی شروع می‌شود. یعنی

**شاه برای حفظ سلطنت خود، چه طرح‌هایی را در دستور کار قرار داده بود و در اجرای آنها چقدر موفقیت داشت؟**

شاه برای حفظ سلطنتش، ترفندهای بسیاری را به کار برد. او پس از اجرای طرح سرکوب، با اجرای طرح فریب، دولتی مثل دولت شریف‌امامی را روی کار آورد که مثلاً یک مقدار شرایط کشور را آرام کند، اما در این مورد هم موفق نشد؛ بنابراین یک دولت نظامی به نخست‌وزیری از هاری را روی کار آورد که در واقع دوباره با چنگ و چنگ و دندان نشان داد، مردم را بترساند؛ اما این طرح هم موفقیت آمیز نبود. این شکسته‌ها که تقریباً هم‌زمان با راه‌پیمایی‌های عظیم تاسوعا و عاشورا بود، شاه و حامیانش را به این فکر انداخت از نیروهای ملی استفاده کنند و به نحوی نشان دهند که واقعاً دولت را پذیرفت و با او به توافق می‌شود. اما واقعاً دولت را پذیرفت و تلاش کرد با بهره‌گیری از فرامی‌دهیم! لذا ابتدا شاه، مذاکراتی با دکتر کریم سنجابی رئیس جبهه ملی انجام داد، اما دکتر سنجابی را شایقی را پیشقدم کرد که شاه در آن زمان نپذیرفت. بنابراین شاه سرخ‌ و سرخ‌پور بختیار رفت و با او به توافق رسید. درست است که شاپور بختیار از جمله اعضای جبهه ملی نبود، اما از جمله شخصیت‌های چندان برجسته‌ای این جبهه نبود. در نهایت شاپور بختیار، این پیشنه‌ها را در پذیرفت و تلاش کرد با بهره‌گیری از نداشتن است؟ من به خصوص به طیف جوان – که سابقه سیاسی خود، وعده وعیدهایی به مردم بدهد و در واقع همان طرح فریب را اجرا کند که البته به دلیل هوشماری که حضرت امام داشتند و تأکید و قاطعیتشان بر اضمحلال و نابودی کامل رژیم پهلوی، این طرح هم به نتیجه نرسید و دولت بختیار هم با بنسبت مواجه شد. در این مقطع، امریکایی‌ها تصمیم گرفتند برای حفظ رژیم، محمدرضا پهلوی را از ایران خارج کنند.

هدف آنها از خارج کردن شاه، در واقع این بود که با کنار رفتن مقطعی او از ایران و انتظار مردم، اصل نظام شاهنشاهی و رژیم پهلوی را حفظ کنند. البته برخی اینگونه تعبیر می‌کنند که در کنفرانس گوادلوپ، امریکایی‌ها و اروپایی‌ها به این نتیجه رسیدند که مثلاً خودشان نپرداخته‌اند همه این نواقص و مشکلات وجود دارد. در واقع امریکایی‌ها و اروپایی‌ها متوجه شدند که در حال این گونه نیست که کشور اقداماتی می‌شود گرفته، محمدرضا پهلوی برای آنها ماهره سوخته‌است و با این مهره سوخته نمی‌توانند به اهدافشان برسند. بنابراین تصمیم گرفتند این مهره را به نفع حفظ نظام شاهنشاهی و رژیم پهلوی در ایران، کنار بگذارند. چون شاه مهم‌ترین نوکر



آسیب‌شناسی کنیم و در صدد این باشیم که به سمت بهتر شدن امور و شرایط حرکت کنیم. این مهم هم البته با حضور نیروهای معتقد، مؤمن، مخلص، متخصص و مردمی در رأس امور، از جمله در دولت، مجلس، دولت و ارگان‌های انقلابی است که می‌تواند مسیر بهبود را پیش پای ما بگذارد و ما در آن مسیر حرکت کنیم.

**پشیمانی برخی افراد دارای سوابق انقلابی، نسبت به انجام انقلاب اسلامی و روی آوردن‌ها به تئوری اصلاح تدریجی را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

این مسئله به فکر و انگیزه هر کس از مسیری که در پیش می‌گیرد، برمی‌گردد. البته اینکه پشیمان از انقلاب باشند، شاید خیلی این گونه نباشند. اگر هم افرادی وجود دارند که مثلاً از انقلاب پشیمان شده‌اند، اندک هستند. به نظر نمی‌آید که حتی افرادی نظیر آقای بهزاد نبوی، از اصل انقلاب پشیمان باشند. این افراد همچنان به اینکه انقلاب یک کار ضروری، لازم و مفیدی بود، اعتقاد دارند اما ممکن است نسبت به بعضی از امور بعد از پیروزی انقلاب، ایراد یا اشکالی داشته یا تجدیدنظری کرده باشند. مثلاً ممکن است بعضی از دانشجویانی که در سال ۱۳۵۸، در تسخیر لانه جاسوسی حضور و مشارکت داشتند، امروز بگویند که مثلاً بهتر بود آن کار را انجام نمی‌دادیم؛ یا مثلاً امروزه کسانی باشند که بگویند کاش نسبت به امریکا، رفتار مسالمت‌آمیزی داشتیم و با او سازش می‌کردیم و این گونه با او در تضاد قرار نمی‌گرفتم. البته همه این رویکردهای بعضاً مورد انتقاد، دارای پاسنخ‌های منطقی و محکمی است. همانطور که گفتم، ما اینطور هم نباید فکر کنیم که هر کاری که از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز انجام شده و هر آن مسیری که در آن قدم برداشته‌ایم، صدرصد درست بوده‌است! بلکه معتقدم مسیر حرکت کلی انقلاب تا به اینجا مسیر کاملاً صحیح و درستی بوده‌است اما در این کلیت صحیح بودن مسیر، باید ببینیم آیا ضعف‌ها و اشکالاتی هم داشته یا نداشته‌ایم؟ مثلاً یاد مسائل قانونی و مصوباتی که طی این سال‌ها داشتیم، قوانین همی‌شدوضع کرد، پانمی‌شد؛ در محدوده مدیریت داخلی که داشته‌ایم، آیا به روش بهتری هم می‌شد عمل کرد، یا نمی‌شد؟ لذا معتقدم در این مسیر در نگاه کلی صحیح، ما باید با یک نگاه تزیین و پاک‌بک مرور کارشناسانه، عملکردها را ارزیابی کنیم و اگر تشخیص دادیم در جایی بهتر از آن می‌شد عمل کرد، از این به بعد همانطور عمل کنیم.

**به عنوان آخر، بفرمایید ما چقدر توانستیم این نسل جوانان را جذب و با اهداف انقلاب اسلامی آشنا کنیم؟**

در این مورد، من به‌طور دقیق و بسا لحاظ همه جزئیات، نمی‌توانم چیزی بگویم. ابتدای انقلاب که جذب جوانان بسیار زیاد و موفق بود. یعنی بالاخره آن نسلی که انقلاب کرد، نسلی بود که جوان‌های بسیاری در آن حضور داشتند. در دوره بعد از انقلاب هم همین انگیزه‌های مذهبی و دینی بود که کشور را از بحران‌های مختلف عبور داد و باز همین انگیزه‌ها بود که بسیاری از مسیرهای پیشرفت را در حوزه‌های اقتصادی، پزشکی، نظامی و در نگاه کلی حوزه‌های علمی مختلف، برای ما باز کرد. شعا ببینیم کسانی که در حوزه‌های علمی پیشاز بودند، اولاً چقدر از جوانان بوده‌اند؟ ثانیاً: انگیزه، اعتقاد و ساختار فکری‌شان از چه قرار بوده‌است؟ نمونه‌های بسیاری از این افراد، در کشور داشته و داریم. مثلاً شهید دکتر مجید شهرداری، عمیقاً به عنوان یک دانشمند والامقام هسته‌ای، عمیقاً در مسائل دینی و مذهبی معتقد بود. در واقع محرک دکتر مجید شهرداری در این مسیر، همین اعتقادات مذهبی‌اش بود. یا مثلاً مرحوم دکتر سعید کاظمی آشتیانی بنیانگذار مؤسسه رویان که در ایران پیش برده یک فرد کاملاً مذهبی بود. شما سردار شهید حسن تهرانی‌مقدم را – که در درستی لقب پدر موشکی ایران را گرفته‌است – در نظر بگیرید که چه مسیری را در حوزه نظامی برای ایران باز کرد. ایشان هم یک فرد کاملاً مذهبی و معتقد به دین و اسلام بود. الی‌مشائله این گونه افراد، در حوزه‌های مختلف کشور وجود دارند. این آن نقش آفرین هستند. جزو جوانان این مملکت که به حساب می‌آیند. سردار شهید تهرانی‌مقدم، مگر چند سالی بود که شهید شد؟ یا شهید دکتر کاظمی آشتیانی یا شهید دکتر شهرداری یا شهید دکتر علی‌محمدی و بسیاری از دانشمندان کشور، مگر چند سالشان بود که به شهادت رسیدند؟ در حوزه مسائل پزشکی، امروز همین پزشکان جوان موجب شده‌اند که ایران به یکی از قطب‌های مهم پزشکی در منطقه تبدیل شود و چیزی به‌نام تریسم سلامت در ایران شکل گیرد. اینها پزشکان جوان و معتقدی بودند که این گونه کارها را انجام دادند. می‌خواهم خدمت‌ان عرض کنم که ما امروزه، کارهای بسیاری را می‌بینیم که وقتی خوب آنها را تجزیه و تحلیل کنیم، متوجه می‌شویم به نقش دین، اعتقادات و انگیزه‌های مذهبی، در پیشرفت توجه است و از جنبه‌های گوناگون هم باید آن را مورد بررسی قرار داد. نقطه آغازین و سرچشمه آن توفیقات را هم می‌توانیم در قیام دینی و ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ببینیم. یعنی در قیام ۱۵ خرداد است که یک جمع با انگیزه، خالص و دین‌مدار، با می‌میدان می‌گذارند و در مسیر اصلاح‌گجروهای رژیم پهلوی، به شهادت می‌رسند و یک روز را در تاریخ ایران به یادگار می‌گذارند که منشأ تحولات بزرگ بوده‌است. تحولاتی که تا هم‌اینک ادامه دارد و آن شاه‌الله از این به بعد هم تلاوم خواهد داشت.